



مرکز تحقیقات اسلامی

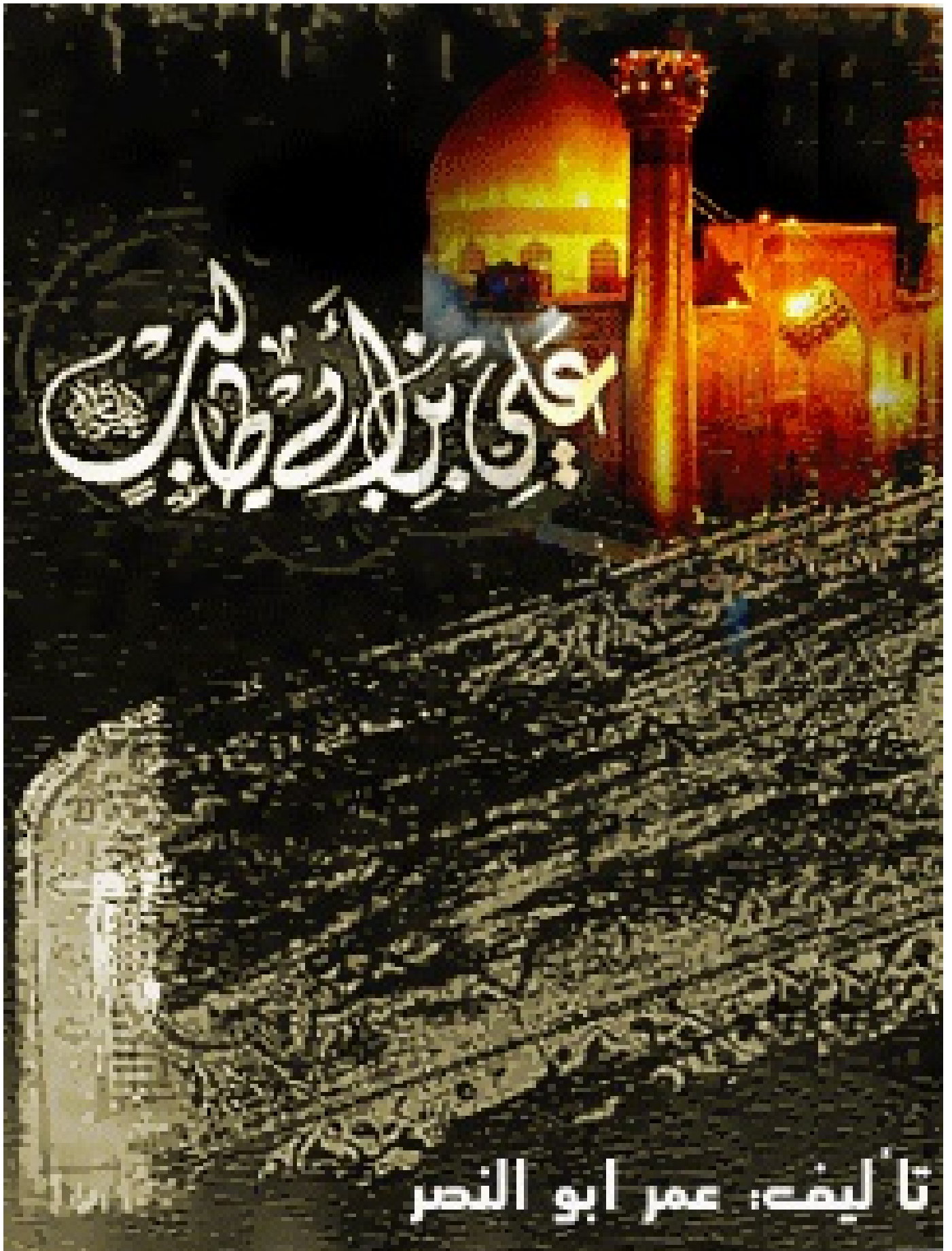
اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن ابی طالب علیهما السلام

نویسنده:

عمر ابوالنصر

ناشر چاپی:

المکتبه الاملیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	علی بن ابی طالب علیهما السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	علی بن ابی طالب
۶	اشاره
۶	علی در روزگار خلفا
۷	بیعت با علی
۷	معزول کردن عاملان عثمان
۸	جنگ جمل
۹	حرکت عایشه به سوی مصر
۹	حرکت علی به سوی بصره
۱۲	داوری
۱۳	رای داوران
۱۵	پیدایش خوارج
۱۶	روز نهروان
۱۷	قتل علی
۱۸	صفات علی
۱۹	پاورقی
۱۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

علی بن ابی طالب علیهما السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابوالنصر، عمر

Abu al-Nasr، Umar

عنوان و نام پدیدآور: علی بن ابی طالب / تالیف عمر ابوالنصر.

مشخصات نشر: بیروت: المکتبه الاملیه، ۱۳۵۴ق. = ۱۹۳۶م. = [۱۳۱۵].

مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص. : مصور، نقشه.

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی توصیفی

یادداشت: عربی.

یادداشت: بالای عنوان: خلفاء محمد.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۰۶ - ۳۱۰.

عنوان دیگر: خلفاء، محمد

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۶۰۲۰۳

علی بن ابی طالب

اشاره

تاریخ سیاسی اسلام: از آغاز تا انقراض دولت اموی، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، [تهران]: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰، ص ۳۰۵ تا ۳۲۸. علی بن ابی طالب (ع) بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف از طایفه‌ی بنی هاشم بود از قبیله‌ی قریش. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بود که در مکه اسلام آورد و با پیغمبر (ص) به مدینه هجرت کرد. فاطمه از جمله زنانی بود که در اسلام پیشقدم شد. علی (ع) بیست و یک سال پیش از هجرت پیغمبر (ص) در مکه تولد یافت. ابوطالب پدر وی مردی عیالمند بود و ثروتی چندان نداشت. سالی در مکه قحط رخ داد و محمد (ص) به عباس عموی خود گفت: برای کمک با ابوطالب سرپرستی یکی از فرزندان وی را به عهده گیرد. پس از آن با عباس به نزد ابوطالب رفتند و مساعدت خود را به وی عرضه داشتند. ابوطالب تقاضایشان را پذیرفت. عباس سرپرستی جعفر را عهده کرد و محمد (ص) علی (ع) را به خانه‌ی خود برد. وقتی محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد علی (ع) پیش از دیگران بدو ایمان آورد.

در شب هجرت که مخالفان در صدد قتل پیغمبر (ص) بودند علی (ع) در بستر او خوابید و پس از وی در مکه ماند و امانتهایی را که مردم به پیغمبر (ص) سپرده بودند به صاحبانش پس داد. در سال دوم هجرت پیغمبر (ص) دختر خود فاطمه (س) را بدو داد و حسن و حسین - علیهما السلام - از او به وجود آمدند علی (ع) در همه‌ی جنگهای پیغمبر (ص) حضور داشت، مگر در سفر تبوک که پیغمبر (ص) او را در مدینه وا گذاشت.

[صفحه ۲]

وی از جمله نویسندگان پیغمبر (ص) بود.

علی در روزگار خلفا

وقتی پیغمبر (ص) وفات یافت. علی (ع) به تجهیز و دفن وی پرداخت و عباس بن عبدالمطلب و فضل و قثم پسران عباس و اسامه بن زید در این کار دستیار او بودند. علی (ع) خویشان را از همه مسلمانان به خلافت سزاوارتر می‌دانست؛ زیرا در اسلام پیشقدم بود و از لحاظ نسب و خویشاوندی از همه کس به پیغمبر (ص) نزدیکتر بود. [۱] از این رو وقتی خلافت به ابوبکر رسید علی (ع) در آغاز کار از بیعت او خودداری کرد.

ابوبکر در مدت خلافت خود در کارهای مهم با علی (ع) مشورت می‌کرد و رأی او را می‌خواست. عمر نیز کاری را بدون مشورت او انجام نمی‌داد؛ زیرا به خردمندی و دقت نظر و دینداری او معتقد بود. وقتی عمر به قتل رسید علی (ع) از اهل شورا بود و گمان داشت در نتیجه‌ی شورا خلافت بدو می‌رسد، اما هنگامی که خلافت بر عثمان قرار گرفت با او بیعت کرد و دستیار او شد. عثمان در آغاز خلافت خویش در بسیاری کارها با علی (ع) مشورت می‌کرد. اما چون نزدیکان عثمان در کارها دخالت می‌کردند از مشورت علی (ع) چشم پوشید و مردم گمان کردند روابط آنها سستی گرفته است.

بیعت با علی

انتخاب علی (ع) با انتخاب خلیفگان دیگر تفاوت داشت. در انتخاب ابوبکر اکثریت یاران پیغمبر (ص) که در مدینه بودند اتفاق داشتند. پس از ابوبکر اختلافی رخ نداد؛ زیرا ابوبکر عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد و مسلمانان از نظر وی پیروی کردند. وقتی عمر وفات یافت عثمان به موجب شورایی که عمر اصول آن را مقرر داشته بود انتخاب شد.

وقتی عثمان به قتل رسید گروهی از شورشیان که ابن سبادر رأس آنها بود به جانب علی (ع) متمایل شدند. در آن وقت گروهی از یاران پیغمبر (ص) در شهرها پراکنده بودند

[صفحه ۳]

و گروهی از آنها و از جمله طلحه و زبیر در مدینه بودند. وقتی علی (ع) به خلافت انتخاب شد بعضی از اصحاب چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر در بیعت او مردد شدند و بعضی از انصار مانند حسان بن ثابت و مسلمة بن مخلد و ابو سعید خدری که به عثمان متمایل بودند، از بیعت او باز ماندند. بعضی کسان نیز مانند مغیره بن شعبه به سوی شام گریختند. با وجود این غالب کسان با علی (ع) بیعت کردند و تخلف بعضی از اصحاب و خودداری بنی امیه که بعضیشان به شام و بعضی دیگر به مکه گریختند در این موضوع تأثیری نداشت.

معزول کردن عاملان عثمان

علی (ع) که در اجرای حق بسیار سخت بود بلافاصله پس از خلافت خود به عزل عاملان ستمکار عثمان پرداخت که رفتارشان از موجبات شورش بود و به کسانی که می‌گفتند عاملان عثمان را نگهدار تا آرامش برقرار شود اعتنا نکرد. به علاوه تیولهایی را که عثمان به نزدیکان و خویشاوندان خود داده بود پس می‌گرفت و به بیت المال باز می‌گردانید. عثمان به روزگار خلافت خود زمینها را به تیول کسان می‌داد و علی (ع) با اینکار موافق نبود. وقتی به خلافت رسید گفت: "به خدا اگر کسانی که این مال را گرفته‌اند با آن زنی تزویج کرده باشند یا کنیزی خریده باشند آن را پس می‌گیرم؛ زیرا عدالت مایه‌ی وسعت است و کسی که از عدل در تنگنا باشد از ظلم بیشتر به تنگنا می‌افتد.

این رفتار کسانی را که در روزگار عثمان به حساب بیت المال مسلمانان ثروت اندوخته بودند خشمگین کرد و کینه‌ی علی (ع) را در دل آنها جای داد. عاملان عثمان که علی (ع) معزولشان کرد به فرمان وی از کار کناره گرفتند، مگر معاویه بن ابی سفیان که در

شام به وسیله‌ی بذل مال حزبی نیرومند ساخته بود و از فرمان علی (ع) اطاعت نکرد و لوای عصیان برافراشت.

جنگ جمل

بعد از قتل عثمان مسلمانان راه دشمنی و اختلاف گرفتند و جنگهای داخلی رخ داد و

[صفحه ۴]

خونهای ناحق ریخته شد. اشرار در کار خلافت مداخله کردند و به نام دین برای وصول به مقاصد سیاسی و مطامع دنیوی خویش به تلاش افتادند.

گروهی از طرفداران عثمان به علی (ع) گفتند قاتلان وی را مجازات کند. علی (ع) بدانها گفت صبر کنند تا مردم آرام شوند و کارها به جریان عادی باز گردد تا برای اجرای حق بکوشد و قاتلان عثمان را مجازات کند اما نصایح وی سودی نداد. عایشه از قتل عثمان بی زاری کرد و بنی امیه با او همداستان شدند و طلحه و زبیر بدانها پیوستند. طبری گوید: «پس از آنکه عثمان کشته شد عایشه از مکه به سوی مدینه بیرون آمد و یکی از اقارب خود را دید و از اخبار مدینه پرسید جواب داد عثمان کشته شد و مردم علی (ع) را به خلافت برداشتند و شورشیان بر همه چیز تسلط دارند. عایشه گفت گمان نمی‌کنم این خوب باشد مرا برگردانید و از همان جا به سوی مکه باز گشت و وقتی بدانجا رسید عبدالله بن عامر حضرمی که از جانب عثمان فرماندار مکه بود به نزد وی آمد و گفت: برای چه بازگشتی؟ عایشه گفت: برای اینکه عثمان به ستم کشته شد و تا پای شورشیان در کار است کار صورت خوشی نخواهد داشت. به خونخواهی عثمان برخیزید و اسلام را عزیز کنید».

اول کسی که دعوت او را پذیرفت عبدالله بن عامر حضرمی بود و این نخستین بار بود که بنی امیه در حجاز سربرداشته سعید بن عاص و ولید بن عقبه و سایر بنی امیه نیز به او پیوستند. عبدالله بن عامر فرماندار بصره و یعلی بن امیه فرماندار یمن و طلحه و زبیر که از مدینه رفته بودند با آنها یار شدند و پس از گفتگوی بسیار بنا شد به سوی بصره عزیمت کنند و عایشه گفت: ای مردم! این حادثه‌ای بزرگ و کاری زشت بود، اکنون از جای برخیزید و به سوی مردم بصره حرکت کنید شاید خداوند انتقام عثمان و مسلمانان را بگیرد.

حفصه دختر عمر و همسر پیغمبر (ص) می‌خواست با عایشه به سوی بصره عزیمت کند اما عبدالله ابن عمر او را منع کرد. ام سلمه حرکت عایشه را مناسب نمی‌دانست. نامه‌ای مفصل بدو نوشت و تقاضا کرد که از عزیمت چشم‌پوشد، اما عایشه پاسخ داد که ناچار است به خونخواهی عثمان قیام کند.

طلحه و زبیر برای پیشرفت کار می‌خواستند بزرگان بصره را با خود متفق کنند. از

[صفحه ۵]

این رو نامه‌هایی به کعب بن سور و احنف بن قیس و منذر بن ربیع نوشتند. نامه‌ای که به منذر نوشتند بدین مضمون بود: «اما بعد پدر تو در جاهلیت و اسلام سالار بود تو نیز خلف اوایی. عثمان را کسانی کشتند که تو از آنها آبرومندتری و کسانی به خونخواهی او برخاستند که از تو بهترند». منذر بدانها جواب داد: «اما بعد من نیکوکار نخواهم بود مگر آنکه از بد کاران بهتر باشم. حق عثمان امروز و دیروز یکی است. وی به نزد شما بود و از یاری او دریغ کردید. از چه وقت این دانش را اندوختید و این رأی را آموختید؟» طلحه و زبیر برای استمالت عبدالله بن عمر نیز اقدام کردند به نزد وی رفتند و گفتند: مادر ما عایشه در این راه قدم نهاده بدین امید که میان مردم را اصلاح کند. تو نیز با ما بیا که پیروی وی بر تو سزاوار است و اگر با ما بیعت کردند تو به بیعت سزاوارتری. عبدالله گفت: «می‌خواهید من بیعت خود را بشکنم و مرا در چنگال پسر ابوطالب بیندازید؟ مردم به دینار و درهم فریفته می‌شوند. من از اینکار چشم‌پوشیده‌ام تا به سلامت مانم». بار دیگر طلحه و زبیر به نزد عبدالله بن عمر رفتند شاید از نظر خود باز گردد، ولی او

همچنان بر رأی خود استوار بود و عقیده داشت که گوشه گرفتن راه نیکی و نجات است و اگر عایشه نیز گوشه گیرد بهتر است، در این باب به طلحه و زبیر گفت: «بدانید که خانه‌ی عایشه برای او از هودجش بهتر است. برای شما نیز مدینه از بصره بهتر و ذلت از شمشیر خوشتر است. باید آن کس با علی (ع) جنگ کند که از او بهتر باشد».

حرکت عایشه به سوی مصر

طلحه و زبیر به اندرز ناصحان گوش ندادند و حرمت یگانگی مسلمانان را که از حرکت آنها دست خوش تفرقه می‌شد نگاه نداشتند. نصیحت ام‌سلمه نیز در عایشه بی اثر ماند و عاقبت طلحه و زبیر و عایشه به همراهی شش صد کس به سوی بصره حرکت کردند. در اثنای راه وقتی به آب حوآب رسیدند سگها بر آنها بانگ زدند. عایشه از محمد بن طلحه پرسید: این آب چیست؟ محمد گفت: این آب حوآب است.

عایشه گفت: من از اینجا باز می‌گردم.

محمد گفت: برای چه؟

جواب داد: از پیغمبر (ص) شنیدم که گفت گویی می‌بینم که سگهای حوآب بر یکی

[صفحه ۶]

از شما بانگ می‌زنند ای حمیرا! مبادا تو باشی.

محمد بدو گفت: به سفر خود ادامه ده و این سخن را واگذار. عبدالله بن زبیر پیامد و به خدا سوگند خورد که آغاز شب از آب حوآب گذشته‌اند و چند تن از اعراب را بیاورد و آنها نیز شهادت دادند. گویند این نخستین شهادت دروغی بود که در اسلام داده شد.

پس از آن سپاه راه خود را به سوی بصره تعقیب کرد. سعید بن عاص و مغیره بن شعبه در راه نصیحتشان کردند که باز گردند و گفتند اگر به همراهی عایشه بیرون آمده‌اید او را به جای خود باز گردانید که اینکار بهتر است و اگر به خونخواهی عثمان برخاسته‌اید، سران شما (مقصود طلحه و زبیر است) عثمان را کشتند و اگر کینه‌ی علی (ع) را در دل دارید بگویند که این کینه برای چیست؟ شما را به خدا مبادا کاری کنید که در یک سال دو فتنه پدید آید، ولی کسی به سخن آنها اعتنا نکرد و عایشه سخنان را نشنید.

وقتی عثمان بن حنیف که از جانب علی (ع) فرماندار بصره بود از رسیدن سپاه خبر یافت، ابوالاسود دثلی و عمران بن حصین را فرستاد تا از سبب آمدنشان واقف شوند.

آن دو به نزد عایشه رفتند و سبب آمدن وی را پرسیدند، عایشه گفت: «گروهی از شورش طلبان شهرها و ماجراجویان قبایل به حرم پیغمبر (ص) هجوم بردند و در آنجا فتنه انگیزتند و فتنه جویان را پناه دادند و به سبب قتل امام مسلمانان مستوجب لعنت خدا و پیغمبر (ص) شدند و خون حرام را حلال شمردند و آن را بریختند و حرمت ماه حرام را نگاه نداشتند و مال حرام را غارت کردند و بی‌رضایت کسان در خانه‌ی آنها مقام گرفتند. من بیرون آمدم که رفتار این قوم را با مسلمانان بگویم و راه اصلاح را به آنها نشان بدهم». عمران و ابوالاسود همراهان عایشه را نصیحت دادند و به جنگ تهدیدشان کردند، اما کسی به سخنان اعتنایی نکرد.

حرکت علی به سوی بصره

علی بن ابی طالب (ع) نیز با سپاه خود به سوی بصره حرکت کرد. در نیمه‌ی جمادی الاخر سال ۳۶ ه. دو سپاه در خریبه، که محلی است نزدیک بصره، روبرو شدند. علی (ع) زبیر را پیش خواند، وقتی زبیر پیامد بدو گفت: به خاطر داری که روزی با پیغمبر (ص) بر

من گذشتید. پیغمبر (ص) به من نگریست، من خندیدم. او نیز به روی من خندید. گفتم:

[صفحه ۷]

پسر ابی طالب از تکبر خود دست بر نمی‌دارد. پیغمبر (ص) گفت: تو با او جنگ می‌کنی و باوی ستم می‌کنی. زبیر گفت به خدا به یاد می‌آورم. اگر آن را به خاطر داشتم سوی بصره نمی‌آمدم. گویند زبیر از جنگ کناره گرفت و به قولی مصمم شد از جنگ کناره گیرد اما پسرش عبدالله او را سرزنش کرد و گفت: از پرچمهای پسر ابی طالب ترسیدی. زبیر: گفت سوگند خورده‌ام که با او جنگ نکنم.

پسرش گفت: کفاره‌ی قسم خود را بده، زبیر غلام خود مکحول را به عنوان کفاره‌ی قسم آزاد کرد و به جنگ پرداخت. در نزدیکی بصره جنگ میان دو سپاه در گرفت. عایشه در هودج بر شتری عسکر نام سوار بود و در میان سپاه جای داشت. هفت روز جنگ در اطراف شتر ادامه داشت و چندان تیر به هودج خورده بود که مانند خار پشت به نظر می‌رسید. مروان بن حکم با گروهی از مردم قیس و کنانه و بنی اسد اطراف شتر را رها نمی‌کردند و اگر کسی از سپاه مخالف می‌خواست بدان نزدیک شود مروان دست او را با شمشیر قطع می‌کرد، تا آنجا که بیست دست قطع کرد. عاقبت یکی از پشت سر به او حمله برد و ضربتی به او و ضربت دیگر بستر زد و طرفداران عایشه و طلحه و زبیر فراری شدند. عایشه و مروان اسیر شدند. طلحه در جنگ به تیری که مروان به جانب وی انداخت کشته شد؛ زیرا مروان او را به همدستی در قتل عثمان متهم می‌دانست. زبیر از معرکه کناره گرفت، ولی جان بدر نبرد و به دست مردی عمرو نام کشته شد. عایشه تا هنگام شب در هودج بود. عاقبت محمد بن ابی بکر برادرش او را به بصره برد. پس از آن علی (ع) از عایشه پرسید: به سوی مدینه عزیمت می‌کنی؟ عایشه به عزیمت مدینه رضایت داد. علی (ع) لوازم سفر او را فراهم کرد و هنگام حرکت گروهی از مردم او را مشایعت کردند؛ چنانکه گفته‌اند در جنگ جمل شمار گشته‌شدگان از دو سپاه ده هزار بود.

علی (ع) در جنگ جمل پیروز شد و طلحه و زبیر به قتل رسیدند. جالب آنکه علی (ع) بدیهای عایشه را به نیکی پاداش داد و با او بخوبی رفتار کرد و لوازم سفرش را فراهم کرد و در خانه‌ای که مقیم بود به ملاقات او رفت. کسان را به مشایعت او فرستاد و شخصاً با او وداع کرد. عایشه هنگام حرکت با بدرقه کنندگان گفت: «به خدا میان من و

[صفحه ۸]

علی (ع) در گذشته جز آنچه میان زن و اقوام شوهرش رخ می‌دهد رخ نداد و او در پیش من از نیکان است». عزیمت عایشه از بصره اول رجب سال ۳۶ هجرت بود.

به نظر ما رفتار عایشه و طلحه و زبیر و خروج آنها به سوی بصره دلیل موجهی نداشت؛ زیرا مسلمانان پیشوایی داشتند که احکام و حدود را اجرا می‌کرد. علی (ع) به آنها وعده داد که وقتی فتنه آرام شود برای مجازات قاتلان عثمان اقدام می‌کند، اما علی (ع) همدستان ابن سبا را که در خون عثمان شرکت داشتند به سپاه خود راه داده بود و اینکار سبب می‌شد که وی را به همدستی در قتل عثمان منتسب سازند.

در نتیجه‌ی فیروزی علی (ع) در جنگ جمل اختلاف و نزاع میان دو گروه بالا گرفت: گروهی طرفداران عثمان بودند که معاویه بن ابی سفیان در رأس آنها جای گرفته بود و از خونخواهی عثمان دم می‌زد. گروه دیگر طرفداران علی بن ابی طالب (ع) پیشوای بنی هاشم بودند؛ چنانکه می‌دانیم نزاع و رقابت میان بنی امیه و بنی هاشم از دوران جاهلیت برقرار بود و ظهور اسلام آن را آشکارتر و سخت‌تر کرد. بنی امیه خونهایی را که حمزه و علی (ع) از آنها ریخته بودند فراموش نمی‌کردند. بنی هاشم نیز رفتار هند مادر معاویه را که در روز احد جگر حمزه را زیر دندان نهاد از خاطر نمی‌بردند.

از پیش گفتیم که علی (ع) پس از خلافت بلافاصله به عزل عاملان عثمان همت گماشت و همه‌ی آنها به فرمان وی از کار کناره

گرفتند، مگر معاویه که پرچم عصیان برافراشت و مصمم شد به بهانه‌ی خونخواهی عثمان به وسیله‌ی سپاه شام با علی (ع) جنگ کند. وقتی علی (ع) پس از جنگ جمل از قصد معاویه خبر یافت به سوی کوفه عزیمت کرد و از آنجا جریر بن عبدالله بجلی را به سوی معاویه فرستاد و او را به بیعت و اطاعت دعوت کرد و به همراهی وی نامه‌ای به معاویه نوشت و بدو گفت که مهاجر و انصار بر بیعت من اتفاق کردند و طلحه و زبیر بیعت خود را شکستند و سزای خود را دیدند.

معاویه فرستاده‌ی علی (ع) را نگهداشت و نامه‌ای به عمرو بن عاص نوشت بدین مضمون: «کار علی و طلحه و زبیر چنان شد که می‌دانی. جریر بن عبدالله به نزد من آمده که برای علی (ع) بیعت بگیرد. من تصمیم نمی‌گیرم تا به نزد من آیی، بنابراین به سوی من حرکت کن».

وقتی عمرو به نزد معاویه آمد بدو گفت: «علی را به شرکت در خون عثمان متهم کن و

[صفحه ۹]

به وسیله‌ی سپاه شام با او به جنگ برخیز». جریر به نزد علی (ع) بازگشت و حال معاویه را و روحیه‌ی سپاه شام را با او بگفت که چگونه وقتی پیراهن خون آلود عثمان و انگشت بریده‌ی زن او را دیدند بگریستند و چگونه سپاهیان شام در نتیجه‌ی تحریک معاویه مصمم‌اند آرام نگیرند تا انتقام عثمان را بگیرند و به جنگ علی (ع) همداستان شده‌اند؛ زیرا به پندار آنها وی از یاری عثمان دریغ کرده و قاتلان وی را پناه داده است.

علی (ع) در بیست و پنجم شوال سال ۳۶ هجری با نود هزار سپاه به سوی شام حرکت کرد. معاویه نیز با هشتاد و پنج هزار کس برای مقابله‌ی وی آماده شد. دو سپاه در صفین مقابل شدند. سپاه معاویه آبگاه را اشغال کرده بودند و جایی که سپاه علی (ع) فرود آمد به آب دسترس نداشت، اما علی (ع) یک دسته از سپاه خود را فرستاد تا سپاه معاویه را عقب رانند و به آب دسترس یافتند و سپاه معاویه بی آب ماندند.

معاویه کس فرستاد و از علی (ع) اجازه خواست که سپاه وی آب بردارند. علی (ع) نیز بدو اجازه داد. بعد از دو روز علی (ع) کس به نزد معاویه فرستاد و او را به اتحاد و دخول در جمع مسلمانان دعوت کرد. مکاتبه میان آنها به طول انجامید و عاقبت بنا شد تا آخر محرم سال ۳۷ ه. جنگ نکنند، پس از آن جنگ میان دو سپاه در گرفت.

کسی که از وضع رفتار فرستادگان علی (ع) و معاویه مطلع شود به یقین می‌داند که کامیاب نشدن آنها در مذاکرات صلح از آن رو بود که از امور سیاسی سر رشته نداشتند و به جنگ راغب بودند. از روایت طبری معلوم توان داشت که فرستادگان علی (ع) مردمی خشن و تندخو بودند و فرستادگان معاویه بسختی جواب آنها را می‌دادند و بدین طریق اختلاف دو گروه شدت می‌یافت.

روز اول صفر سال ۳۷ هجری جنگ میان دو سپاه آغاز شد. کار چنان بود که از هر طرف سرداری برای پیکار بیرون می‌رفت، تا هفت روز کار بدینگونه گذشت. عاقبت علی (ع) با سپاه خود گفت چرا همگی بر این گروه نتازیم؟ وقتی عمار یاسر که از بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) بود به دست سپاه شام کشته شد، سپاه علی (ع) سخت خشمگین شدند و بجملگی بر سپاه شام هجوم بردند و چنان سخت کوشیدند که نزدیک بود شیرازه‌ی سپاه شام از هم بگسلد و سپاه علی (ع) فاتح شوند.

معاویه که خطر را عیان دید اسب خود را خواست و برنشست و به عمرو بن عاص

[صفحه ۱۰]

گفت حيله‌ی نهایی خود را بیار که تلف شدیم. عمرو بن عاص با حيله ودها در سپاه علی (ع) که نزدیک فیروزی بودند تفرقه انداخت. حيله‌ی وی چنان بود که به شامیان گفت: «هر کس قرآنی همراه دارد بر نیزه بلند کند». شامیان قرآنها را بلند کردند و گفتند: «این کتاب خدا میان ما و شما حکم می‌کند». وقتی مردم عراق قرآنها را بدیدند گفتند: «دعوت به کتاب خدا را اجابت می‌کنیم». عمرو بن عاص می‌خواست بدین وسیله حمیت و هیجان سپاه علی (ع) را در هم بشکند و میان آنها تفرقه بیندازد.

وقتی حیل‌های عمرو بن عاص در مردم عراق کارگر شد و به صلح متمایل شدند، علی (ع) آنها را اندرز داد که به گفتار معاویه و کسانش فریفته نشوند، ولی آنها سخن او را نپذیرفتند و گفتند کس به نزد مالک اشتر بفرست که دست از جنگ بکشد. علی (ع) کسی به نزد اشتر فرستاد که از جنگ خودداری کند. اشتر بفرستاده گفت: اکنون هنگام آن نیست که مرا از جای خود بخواند؛ زیرا فتح نزدیک است. فرستاده به نزد علی (ع) بازگشت همان وقت غوغا از سپاه اشتر برخاست و معلوم بود که بسختی بر مخالفان حمله می‌برند. آن گروه با علی (ع) گفتند بدو فرمان دادی جنگ کند. کس بفرست که بیاید و گرنه تو را معزول می‌کنیم. علی (ع) به فرستاده‌ی گفت به اشتر بگو بیاید که فتنه رخ داد. اشتر بناچار معرکه را ترک گفت و به نزد علی (ع) بازگشت.

داوری

پس از آن علی (ع) اشعث بن قیس را به نزد معاویه فرستاد که رأی او را بپرسد. معاویه گفت: «ما و شما به آنچه خدا در کتاب خود فرمان داده رجوع می‌کنیم. شما یک تن را بفرستید ما نیز یکی را می‌فرستیم و از آنها تعهد می‌گیریم که مطابق کتاب خدا رفتار کنند».

اشعث به نزد علی (ع) بازگشت و سخن معاویه را با وی گفت. مردم گفتند بدین کار راضی هستیم. مردم شام عمرو بن عاص را انتخاب کردند. مردم عراق گفتند ما ابوموسی اشعری را انتخاب می‌کنیم. علی (ع) گفت: «در آغاز کار از من اطاعت نکردید، اکنون از اطاعت من بیرون مروید». بدانها گفت که از ابوموسی بیم دارد؛ زیرا او مردم کوفه را از یاری وی باز می‌داشت، ولی عراقیان جز او به کسی راضی نشدند و علی (ع) از روی

[صفحه ۱۱]

ناچاری با انتخاب او موافقت کرد.

عمرو بن عاص و ابوموسی در ماه صفر سال ۳۷ هـ. پیمان حکمیت را نوشتند بدین مضمون: «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان این پیمان حکمیت است میان علی بن ابی طالب (ع) و اهل کوفه و معاویه بن ابی سفیان و مردم شام. ما مطیع حکم خدا و کتاب اویم. کتاب خدا از آغاز تا انجام میان ما حاکم است. هر چه را اثبات کند اثبات کنیم و هر چه را نفی کند نفی کنیم. ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص هر چه را در قرآن یافتند بدان عمل کنند و هر چه را در کتاب خدا نیافتند مطابق سنت رفتار کنند».

داوران از علی (ع) و معاویه و سپاهشان تعهد و اطمینان گرفتند که به جان و مال خویش در امان باشند و امت برای اجرای حکمشان یاور آنها باشند. ما نیز برای مؤمنان و مسلمانان دو سوی تعهد می‌کنیم و خدا را شاهد می‌گیریم که مطابق مندرجات این پیمان رفتار کنیم. اطاعت رأی داوران بر مؤمنان لازم است. در مدت داوری صلح و امنیت درباره‌ی جان و مال و کسان مسلمانان برقرار است. عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص تعهد می‌کنند و خدا را شاهد می‌گیرند که میان امت حکم کنند و آن را به جنگ و اختلاف نیندازند. مدت داوری تا رمضان است و اگر داوران بخواهند می‌توانند با رضایت همدیگر آن را به تأخیر اندازند. اگر یکی از داوران بمیرد، سالار گروه به جای او کسی را از اهل عدالت و انصاف انتخاب می‌کند. محل داوری جایی است که فاصله‌ی آن از کوفه و شام برابر باشد. اگر داوران بخواهند هیچ کس جز به میل آنها در محل داوری حاضر نباشد. داوران هر کس را بخواهند به شهادت انتخاب می‌کنند و شهادت خود را بر مندرجات این پیمان می‌نویسند و بر ضد آن کس که مندرجات این پیمان را واگذارد یا بخواهد از آن تجاوز کند یار هم باشند. خداوند ما بر ضد آن کس که مندرجات این پیمان را واگذارد از تو یاری می‌جویم».

وقتی هنگام اجتماع داوران رسید، علی (ع) چهار صد کس را به پیشوایی شریح بن هانی حارثی فرستاد. عبدالله بن عباس امامت نماز و ریاست امور آنها را عهده دار بود. ابوموسی نیز همراه این گروه بود. معاویه بن ابی سفیان نیز چهار صد کس را با عمرو بن عاص فرستاد و دو گروه در دومة الجندل گرد آمدند. به گفته‌ی مسعودی وقتی فرستادگان علی (ع) به محل اجتماع نزدیک شدند

عبدالله بن عباس به ابوموسی گفت علی (ع) به

[صفحه ۱۲]

انتخاب تو رضایت نداد، برای آنکه بهتر از تو بسیار است، اما مردم به انتخاب تو اصرار کردند. به پندار من سبب آن است که می‌باید بدی به آنها برسد. اکنون داهیه‌ی عرب با تو هم‌اورد شده، فراموش مکن که مهاجر و انصار با علی (ع) بیعت کرده‌اند و در او صفتی نیست که مانع خلافت باشد و در معاویه صفتی که موجب خلافت باشد نیست.

معاویه نیز به هنگام حرکت با عمرو گفت: «مردم عراق علی را به انتخاب ابوموسی وادار کردند، ولی من و اهل شام به رضایت تو را انتخاب کردیم. اکنون مردی دراز زبان و کوتاه فکر با تو هم‌اورد شده، بنابر این دقیق باش و به او اطمینان مکن».

تنی چند از کسانی که با علی (ع) بیعت نکرده بودند و از کار جنگ کناره گرفته بودند- مانند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمرو مغیره بن شعبه- در دومه الجندل به عمرو پیوستند. از پیش معلوم بود که ابوموسی نمی‌تواند در مقابل عمرو داهیه‌ی عرب، عرض اندام کند؛ زیرا کار داوری محتاج به بصیرت و زبردستی در مسائل سیاسی بود، اما ابوموسی فقط در مسائل دینی دست داشت. بی‌گفتگو سخنانی که عبدالله بن عباس پیش از داوری به ابوموسی گفت نمی‌توانست او را خشنود کند.

داوران در ماه رمضان سال ۳۷ هجرت اجتماع کردند. در نتیجه‌ی داوری زیرکی عمرو بخوبی نمایان شد؛ زیرا ابوموسی را فریب داد تا علی (ع) را از خلافت خلع کرد و عمرو معاویه را به خلافت منصوب کرد. به گفته‌ی مسعودی عمرو به ابوموسی گفت: «به نظر من بهتر است پیش از هر کار درباره‌ی اهل وفا و اهل مکر گفتگو کنیم».

ابوموسی خدا را سپاس گفت و ستایش کرد و حادثه‌ای را که بر اسلام رخ داده بود و اختلافی را که مسلمانان بدان دچار شده بودند یاد نمود، سپس به عمرو گفت: بیا کاری کنیم که مایه‌ی الفت و رفع اختلاف و اصلاح میان مسلمانان باشد.

عمرو با سخن وی موافقت کرد و گفت: «سخن را آغازی هست و انجامی. اگر ما سخنان مفصل گوئیم وقتی به انجام می‌رسیم آغاز را از یاد برده‌ایم. بهتر است هر سخنی را که درباره‌ی آن موافقت می‌کنیم بنویسیم که بنای گفتگو بر آن باشد».

ابوموسی گفت: «بنویس».

عمرو نویسنده‌ای طلبید و در حضور جماعت بدو گفت: تو شاهد گفتگوهای مایی هر چه را یکی از ما گفت اگر دیگری با آن موافقت کرد بنویس و اگر از نوشتن آن منع کرد

[صفحه ۱۳]

خود داری کن تا درباره‌ی آن موافقت کنیم. اکنون بنویس:

رای داوران

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. این داوری عبدالله بن قیس و عمرو ابن عاص است. آنها شهادت می‌دهند که خدایی نیست جز خداوند یکتا و بی‌انباز و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. سپس عمرو گفت شهادت می‌دهم که ابوبکر خلیفه‌ی رسول خدا بود و به کتاب و سنت پیغمبر (ص) رفتار کرد و وظیفه‌ی خود را انجام داد تا از جهان درگذشت.

ابوموسی گفت: بنویس پس از آن درباره‌ی عمر همین سخن را گفت.

عمرو گفت بنویس. سپس گفت: بنویس که عثمان بعد از عمر به اجماع مسلمانان و شورای اصحاب پیغمبر (ص) متصدی خلافت بود و از جمله‌ی مؤمنان بود.

ابوموسی گفت: به خدا ما برای این گفتگو ننشسته‌ایم.

عمرو گفت: بناچار عثمان یا کافر بود یا مؤمن.

ابوموسی گفت: بنویس.

عمرو گفت: عثمان که کشته شد ظالم بود یا مظلوم؟

ابوموسی گفت: مظلوم بود.

عمرو گفت: مگر خدا حق خونخواهی مظلوم را برای بازماندگان او قرار نداده است.

ابوموسی گفت: چرا.

عمرو گفت: مگر برای عثمان باز مانده‌ای بهتر از معاویه سراغ داری؟

ابوموسی گفت: نه.

عمرو گفت: بنابراین این مگر معاویه نباید قاتل عثمان را هر کجا هست بیابد و او را بکشد یا چندان بکوشد که از پیدا کردن وی عاجز ماند.

ابوموسی گفت: چرا.

عمرو به نویسنده گفت: بنویس ابوموسی نیز دستور داد و نوشت.

عمرو گفت: ما شاهد می‌آوریم که علی (ع) عثمان را کشته است.

ابوموسی گفت: این حادثه‌ای است که در اسلام رخ داده، ولی ما برای خدا جمع

[صفحه ۱۴]

شده‌ایم. بیا کاری کنیم که خدا به وسیله‌ی آن کار امت محمد را به صلاح آورد.

عمرو گفت: آن چیست؟

ابوموسی گفت می‌دانی که مردم عراق معاویه را دوست ندارند و مردم شام علی (ع) را دوست ندارند. بهتر نیست هر دو را از خلافت خلع کنیم و عبدالله بن عمر را به خلافت برداریم؟ عمرو گفتار ابوموسی را تصدیق کرد و چند کس را برای خلافت نام برد اما ابوموسی با انتخاب آنها موافقت نکرد. پس از آن عمرو پیمان داوری را که هر دو مهر زده بودند گرفت و در هم پیچید.

با یک نظر به متن پیمان داوری می‌توان به برتری عمرو بن عاص بر ابوموسی از لحاظ مهارت در کار سیاست پی برد، چنانکه می‌بینیم عمرو بن عاص از ابوموسی اقرار گرفت که عثمان به ستم کشته شد و معاویه حق دارد به خون خواهی او برخیزد؛ چنانکه هر کس این پیمان را بنگرد در کار علی (ع) بیش از معاویه تردید می‌کند. بدین طریق عمرو توانست مقصود خویش را که خلع علی (ع) و نصب معاویه بود انجام دهد و اصرار ابوموسی در خلع معاویه و نصب عبدالله ابن عمر مفید نیفتاد.

طبری گوید: «عمرو پس از آنکه نام چندتن از بزرگان اصحاب را برای تصدی کار خلافت بر شمرد به ابوموسی گفت: نظر تو چیست؟»

ابوموسی گفت: نظر من این است که این دو کس را خلع کنیم و کار را به شورای مسلمانان واگذاریم که هر کس را خواستند انتخاب کنند.

عمرو گفت نظر تو صحیح است. سپس بدو گفت به کسان خبر بده که نظر ما با یکدیگر موافق است.

ابوموسی سخن آغاز کرد و به کسان گفت که نظر من و عمرو اتفاق یافت و امیدواریم بدین وسیله خداوند کار امت را به صلاح آرد.

عمرو گفت: صحیح است. سپس به ابوموسی گفت: پیش برو و سخن بگویی.

ابوموسی پیش رفت و گفت: ای مردم! ما بدقت در کار این امت نگریم و برای رفع اختلاف راهی بهتر از آنچه من و عمرو بر آن اتفاق کرده‌ایم نیافتیم که علی (ع) و معاویه را خلع کنیم تا مسلمانان هر کس را می‌خواهند به خلافت انتخاب کنند. بنابراین

[صفحه ۱۵]

من علی (ع) و معاویه را خلع کردم. اکنون در کار خویش بنگرید و هر کس را می‌خواهید به خلافت بردارید. سپس عمرو بن عاص پیش آمد و به جای ابوموسی ایستاد و گفت: سخن این شخص را شنیدید. او یار خود را خلع کرد، من نیز یار او را خلع می‌کنم و معاویه را به خلافت نصب می‌کنم. برای اینکه او ولی خون و خونخواه عثمان است و از همه‌ی مردم به جانشینی وی سزاوارتر است. در این وقت ابوموسی و عمرو به یکدیگر بد گفتند و ابوموسی مرکب خود را سوار شد و به سوی مکه رفت. مردم شام نیز به سوی معاویه رفتند و به وی سلام خلافت گفتند.

ما در این قسمت تردید داریم و گفته‌ی مسعودی را راست می‌پنداریم که گوید: میان داوران جز آنچه در پیمان نوشتند و ضمن آن ابوموسی اقرار کرد که عثمان به ستم کشته شده چیزی رخ نداد. آنها خطبه نخواندند بلکه پیمانی نوشتند و علی (ع) و معاویه را خلع کردند و انتخاب خلیفه را به عهده‌ی مسلمانان نهادند.

به نظر ما مورخان که ابوموسی را به غفلت و قصور متهم می‌دادند درباره‌ی او ستم می‌کنند؛ زیرا وی از طرف اهل عراق انتخاب شده بود و رأی خود را گفت، اما رأی او با نظر علی (ع) و بنی هاشم مخالف بود و بسیاری از مسلمانان بر او خشمگین شدند اما تردید نمی‌توان داشت که گروهی از معاصران ابوموسی با این رأی موافق بودند.

مسلماً تنها نظر عمرو بن عاص و بیعت او با معاویه برای اثبات خلافت معاویه بس نبود، بلکه رونق کار معاویه از علل دیگر بود؛ نخست آنکه بعد از جنگ صفین و مخصوصاً پس از ظهور خوارج سپاهیان علی (ع) که می‌خواست به کمک آنها با معاویه جنگ کند روحیه‌ی مساعدی نداشتند. دوم آنکه سپاهیان معاویه بر عکس سپاه علی (ع) متحد بودند و برای کمک معاویه از جانبازی دریغ نداشتند و این عجب نیست؛ زیرا معاویه از زمان عمر که فرماندار شام بود پیوسته می‌کوشید تا نزدیکان و اقربای خود را در آنجا گرد آورد و به وسیله‌ی بخشش و بذل مال یارانی برای خود فراهم کند.

کسی که در کار داوری دقیق شود آشکار می‌بیند که این کار اساس استوار نداشت؛ زیرا داوران پشت سر خود نیرویی نداشتند که رأی آنها را اجرا کند. داوران بر خلع علی (ع) و معاویه اتفاق کردند و مقرر داشتند که کار انتخاب خلیفه به اختیار مسلمانان

[صفحه ۱۶]

باشد و این مطلب را در پیمانی نوشتند و مهر زدند اما مسلمانان مطیع حکم آنها نشدند. رفع اختلاف به عهده‌ی آنها بود اما از عهده‌ی آن بر نیامدند.

تنها نتیجه‌ی داوری این بود که سپاه علی (ع) را دچار اختلاف کرد و سپاه شام ابتکار را به دست گرفت. علی (ع) وقتی نتیجه‌ی داوری را دید می‌خواست شمشیر را میان خود و معاویه داور کند و برای جنگ وی آماده شد، اما همین که خواست به سوی شام عزیمت کند خبر رسید که خوارج به سوی مداین حرکت کرده‌اند.

پیدایش خوارج

جنگ صفین به ترتیبی که گفتیم به پایان رسید. علی (ع) از صفین بازگشت و معاویه راه شام گرفت، ولی بازگشت مردم شام با بازگشت مردم عراق متفاوت بود. مردم شام متحد بودند ولی مردم عراق به اختلاف دچار شده بودند. طبری گوید: وقتی با علی (ع) به صفین می‌رفتند با یکدیگر دوست بودند، ولی هنگام بازگشت دشمن یکدیگر بودند. هنوز از لشکرگاه صفین خارج نشده بودند که گفتار "داوری بجز خدا نیست" میان آنها رواج یافت و در تمام راه با یکدیگر در نزاع و جدال بودند و همدیگر را به تازیانه می‌زدند. خوارج می‌گفتند: ای دشمنان خدا! دین خدا را متزلزل کردید و مردان را به داوری انتخاب کردید، دیگران می‌گفتند: شما از جماعت دوری کردید و از اطاعت امام بیرون رفتید.

وقتی علی (ع) به کوفه رسید خوارج با وی به کوفه در نیامدند بلکه در حرورا که نزدیک کوفه بود فرود آمدند. این گروه دوازده هزار کس بودند و یکی در میان آنها بانگ زد که فرماندهی جنگ شیث بن ربیع و پیشوای نماز عبدالله بن کوأ یشکری است و پس از فتح کار را به شورا می‌نهیم. بیعت مخصوص خداست و شعار ما امر به معروف و نهی از منکر است.

بدینسان کسانی که تا دیروز طرفدار داوری بودند به ضدیت با علی (ع) برخاستند؛ به این دستاویز که داوری را پذیرفته بود. پشیمان بودند که چرا وقتی در آستانه‌ی فیروزی بودند فریب خوردند و فیروزی را از دست دادند. خوارج کسانی بودند که پیش از آن طرفدار علی (ع) بودند و با وی بیعت کرده بودند. پذیرفتن داوری با کسانی که بر ضد

[صفحه ۱۷]

علی (ع) برخاسته بودند مورد نداشت. می‌باید بجنگند تا مخالفان را از پیش بردارند یا آنها را به اطاعت علی (ع) در آورند. پذیرفتن داوری خطای آنها بود و چون از کار خود پشیمان شدند گناه را به گردن علی (ع) نهادند.

علی (ع) در صدد برآمد با خوارج گفتگو کند شاید آنها را از خطایشان باز گرداند. عبدالله بن عباس را به سوی آنها فرستاد. عبدالله با خوارج گفتگو کرد. بسیاری از آنها به صحت گفتارش قانع شدند و از عقیده‌ی خود باز گشتند، اما گروهی دیگر همچنان بر خطای خود مصر بودند. علی (ع) شخصاً به سوی آنها رفت و پرسید: «برای چه بر ضد ما برخاسته‌اید؟»

گفتند: «برای آنکه در روز صفین به داوری راضی شدید.»

علی (ع) گفت: «شما را به خدا آیا مگر من از داوری منتان نکردم، اما رأی مرا نپذیرفتند و همین که اصرار کردید از داوران تعهد گرفتیم که مطابق قرآن حکم کنند و اگر چنین کردند حکمشان را بپذیریم و گرنه از آن بیزار باشیم.»

گفتند: «مگر می‌توان مردان را درباره‌ی خون کسان داوری داد.»

علی (ع) گفت: «ما مردان را داوری ندادیم، بلکه قرآن را داوری دادیم، ولی قرآن سخن نمی‌کند و مردان از آن سخن می‌کنند.»

گفتند: «پس چرا برای داوری مدت معین کردید؟»

گفت: برای آنکه جاهل دانا شود و دانا در کار خود ثبات پیدا کند. شاید خداوند در این مدت کار امت را به صلاح آرد، اکنون به شهر خود در آید. آنها نیز گفتار وی را پذیرفتند و وارد کوفه شدند تا نتیجه داوری معلوم شود.

این گروه هسته‌ی اصلی خوارج بودند که پیدایش آنها در تاریخ اسلام مؤثر افتاد. بنابراین بعد از صفین گروهی دیگر بر دو گروه افزوده شد و مسلمانان به سه گروه تقسیم شدند. گروه علی (ع) و معاویه و خوارج.

چنانکه گفتیم خوارج نخست طرفدار علی (ع) بودند و به سبب داوری از وی جدا شدند، اما پیدایش این گروه مایه‌ی حیرت است؛ زیرا خروج آنها دلیل درستی نداشت. آنها بودند که علی (ع) را به پذیرفتن داوری وا داشتند که بناچار به آن رضایت داد و شگفتا

که به دستاویز چیزی که خودشان در پذیرفتن آن اصرار داشتند بر ضد علی (ع)

[صفحه ۱۸]

برخاستند. اینکه گفتند علی (ع) به سبب پذیرفتن داوری در خلافت خود تردید کرده درست نیست؛ زیرا صاحب حق در حقانیت خود تردید ندارد، اما وقتی حریف بحق تسلیم نشد ناچار برای قطع نزاع به قاضی یا داور مراجعه می‌کند.

خلاصه آنکه بنای ظهور خوارج بر مقدماتی است که بخوبی واضح نیست. آنچه مسلم است آنها میان مسلمانان تفرقه انداختند و به چیزی که آن را حق می‌پنداشتند فریفته شدند. علی (ع) وقتی شنید که می‌گویند: «داوری بجز خدا نیست» گفت این سخن حقی

است که به قصد ناحق می‌گویند.

علی (ع) نمی‌توانست نظر خوارج را بپذیرد. آنها عقیده داشتند که علی (ع) با پذیرفتن حکمیت کافر شده یا دست کم خطا کرده است. می‌گفتند: به کفر یا خطای خود اقرار کن تا با تو یار شویم، امام علی (ع) نمی‌توانست به تقاضای آنها تسلیم شود و به کفر خود اقرار کند؛ زیرا او از حق منحرف نشده بود و به مصلحت مردم و رضای خداوند کار کرده بود. از این رو خوارج بصره و کوفه فراهم شدند و به سوی نهروان عزیمت کردند و عبدالله بن وهب راسبی را سالار خویش کردند. در راه هر کس را می‌یافتند که با عقیده‌ی آنها موافق نبود و علی (ع) و عثمان را لعنت نمی‌کرد وی را می‌کشتند.

مؤلف الفخری گوید: «از خوارج کارهای متناقض رخ می‌داد، از جمله اینکه خرمایی از درختی افتاد و یکی از آنها آن را برداشت در دهان گذاشت. بدو گفتند این خرما را بناحق خوردی که آن را از دهان بینداخت. یکی از آنها خوکی را که از آن یکی از دهاتیان بود بکشت. گفتند: این کار مایه‌ی فساد بود. آن کس برفت و صاحب خوک را راضی کرد، اما کسان را بناحق می‌کشتند، عبدالله بن خباب را که از بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) بود بکشتند و خون بسیاری از زنان را بریختند و تباہکاری بسیار کردند. وقتی خبر آنها به کوفه رسید کوفیان به علی (ع) که آنها را به جنگ مردم شام دعوت کرده بود گفتند چگونه به سوی شام رویم و اموال و کسان خود را در اختیار خوارج بگذاریم. نخست با خوارج می‌جنگیم و همینکه از کار آنها فراغت یافتیم به جنگ با شامیان کمر می‌بندیم.

[صفحه ۱۹]

علی (ع) با سپاه خود به سوی خوارج رفت و نزدیک نهروان به آنها برخورد و جنگی سخت رخ کرد و همه را بکشت؛ چنانکه هیچ کس از آن میانه جان به سلامت نبرد. گویند وقتی سپاه علی (ع) به خوارج نزدیک شد آنها گریختند و سوی پل رفتند. سپاهیان علی (ع) گمان کردند که از پل گذشته‌اند. با وی گفتند: خوارج از پل گذشتند باید جلوی آنها را گرفت. علی (ع) گفت: از پل نگذشته‌اند قتلگاه آنها این طرف پل است. به خدا از شما ده کس کشته نمی‌شود و از آنها ده کس باقی نمی‌ماند. مردم در گفتار وی تردید کردند و همین که نزدیک پل رسیدند دیدند که خوارج از آن نگذشته‌اند. گروهی از یاران علی (ع) باز گشتند و گفتار او را تصدیق کردند. علی (ع) گفت: به خدا دروغ نگفته‌ام و کسی مرا به دروغ نسبت نداده است. وقتی جنگ به پایان رسید کشتگان را برشمردند از سپاه علی (ع) هفت کس کشته شده بود.

خوارج پیش از جنگ دو گروه شدند گروهی گفتند: به خدا ما نمی‌دانیم چرا با علی (ع) می‌جنگیم. اکنون بیطرف می‌مانیم تا عاقبت کار را ببینیم. این بگفتند و از میدان جنگ کناره گرفتند. گروهی دیگر در کار خویش ثابت ماندند و همگی کشته شدند. وقتی علی (ع) از کار خوارج فراغت یافت به سوی کوفه باز گشت و مردم را به جنگ شامیان دعوت کرد. گروهی از آنها گفتند: شمشیرهای ما کند شده و تیرهایمان تمام شده به ما مهلت بده تا کارهایمان را سامان دهیم و برای جنگ عزیمت کنیم. علی (ع) در آن وقت بیرون کوفه لشکرگاه کرده بود. به آنها مهلت داد که برای جنگ آماده شوند، اما گفت: به نزد کسان خود باز نگردند تا به شام بروند و باز گردند، ولی آنها گروه گروه به سوی کوفه رفتند و لشکرگاه را خالی کردند و کسی به گفته‌ی علی (ع) گوش نداد. این حادثه به سال ۳۸ هجری بود.

در این هنگام که علی (ع) از سستی یاران خود با مشکلات فراوان مواجه بود، معاویه به وسیله‌ی عمرو بن عاص بر مصر که تا آن وقت در قلمرو علی (ع) بود استیلا یافت. عمرو از طرف معاویه فرماندار مصر شد؛ یعنی معاویه حکومت مصر را به او بخشید، به شرط آنکه جیره‌ی سپاه را بدهد و هر چه فزون آمد برای خود بردارد. با این ترتیب عمرو بن عاص در کار مصر دارای قدرت و اختیار مطلق بود.

[صفحه ۲۰]

معاویه بدین اکتفا نکرد بلکه دسته‌هایی برای حمله به نقاطی که در قلمرو علی (ع) بود فرستاد. پیروان علی (ع) وقتی متوجه رفتار معاویه شدند و دیدند که او در بیت المقدس خویشتن را خلیفه نامید، خطر را احساس کردند و برای جنگ آماده شدند و این بار سپاهی مرکب از چهل هزار کس آماده شد. همین که سپاه برای حرکت آماده شد علی (ع) به دست عبدالرحمن بن ملجم که یکی از خوارج بود با شمشیر زهر آلود به قتل رسید و در هفده رمضان سال چهل هجری از جهان درگذشت.

داستان قتل علی (ع) چنان بود که سه تن از خوارج برای قتل علی (ع) و معاویه و عمرو بن عاص هم سخن شدند که این سه تن را در یک روز به قتل رسانند تا مسلمانان را از فتنه و خون ریزی برهانند. ابن ملجم مأمور قتل علی (ع) شد. با قتل علی (ع) دوران خلفای پیغمبر (ص) که عصر طلایی اسلام بود به پایان رسید. کسی که مأمور قتل عمرو بن عاص شد در شب موعود در کمین او بود، ولی عمرو در آن شب به نماز نیامد و خارجه بن حذافه قاضی مصر را برای امامت فرستاد. در اثنای نماز مأمور قتل عمرو ضربتی بزد و خارجه را بکشت و همین که دانست عمرو را نکشته و دیگری به جای او کشته شده گفت: من قصد عمرو را داشتم اما خدا می‌خواست خارجه کشته شود. و این گفتار در عرب مثل شد. وقتی وی را به نزد عمرو بردند سخت بگریست. بدو گفتند با چنین کار خطرناک از مرگ بیم داری...؟ گفت: به خدا از مرگ نمی‌هراسم. از این جهت غمگینم که یاران من علی (ع) و معاویه را بکشند و من عمرو را نکشته باشم.

صفات علی

علی (ع) از کودکی به فضایل آراسته بود؛ زیرا در خانه‌ی پیغمبر (ص) بزرگ شده بود و صفات و فضایل او را فرا گرفته بود. پیغمبر (ص) بدو اعتمادی بی‌نهایت داشت و بسیاری کارها را به دست او می‌سپرد. او نیز در یآوری اسلام فداکاری کرد و کارش در میان مسلمانان بالا گرفت و به شجاعت معروف شد. برای اثبات شجاعت او همین بس که در شب هجرت جامه‌ی پیغمبر (ص) را پوشید و در بستر او خوابید. می‌دانست دشمنان در صدد قتل پیغمبر (ص) هستند و ممکن است ناگهان بر او هجوم برند و خودش را [صفحه ۲۱]

بریزند، اما ترس به خود راه نداد.

در جنگ خیبر که گشودن یکی از قلعه‌ها مشکل شد و سران اصحاب در این کار فرو ماندند، پیغمبر (ص) گفت فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خدا قلعه را بر او خواهد گشود. روز بعد علی (ع) را بخواند و او را مأمور گشودن قلعه کرد. علی (ع) به مروت و وفا و حفظ پیمان و مراقبت اموال مسلمانان سخت معروف بود.

طبری از ابورافع خازن بیت المال علی (ع) آورده که یک روز علی (ع) بیامد. من دختر وی را زینت کرده بودم. علی (ع) جواهری را که از بیت المال بود به نزد وی دید و بشناخت گفت: این را از کجا آورده؟ به خدا باید دست او را قطع کنم. وقتی من اصرار او را در این کار بدیدم گفتم: من برادرزاده‌ی خویش را بدین جواهر زینت کرده‌ام و گرنه چگونه بدان دست می‌یافت، علی (ع) ساکت شد.

به گفته‌ی مؤلف الفخری عقیل بن ابی طالب برادر علی (ع)، چیزی بیشتر از حق خود از بیت المال خواست. علی (ع) بدو نداد و گفت برادر در این مال بیش از آنچه به تو داده‌ام حق نداری. صبر کن تا مال من برسد و هر چه می‌خواهی به تو بدهم. عقیل از این جواب برنجید و به سوی شام رفت و به معاویه پیوست. علی (ع) به حسن و حسین دو فرزند خود از بیت المال بیش از آنچه حق داشتند نمی‌داد.

علی (ع) در نتیجه‌ی مصاحبت طولانی پیغمبر (ص) در مسائل دین و تفسیر و حدیث و مسائل میراث و قضایای مشکل، روشن و دانا بود. عمر از مسأله‌ی مشکلی که علی (ع) برای حل آن حاضر نباشد به خدا پناه می‌برد. علی (ع) به کسان خود می‌گفت: درباره‌ی کتاب خدا از من بپرسید به خدا از هر آیه‌ای بپرسید می‌دانم به شب نازل شده یا روز، در دشت نازل شده یا کوه. علی (ع) در فصاحت ضرب المثل بود. گفتارش در دلها نفوذ می‌کرد و روحها را تحریک می‌کرد. در فن خطابه هم‌تا نداشت و در شعر از همه‌ی خلفا پیش بود. سیوطی از شعبی آورده که ابوبکر شعر می‌گفت. عمر شعر می‌گفت و عثمان شعر می‌گفت، اما علی (ع) از همه بهتر می‌گفت.

نیکلسن گوید: «علی (ع) با آنکه فضایل بسیار داشت و کوشا و هوشیار و دور اندیش

[صفحه ۲۲]

و شجاع و روشن رأی و بردبار و وفادار و شریف بود، حزم و دهای زمامداران را نداشت، وی در شعر و بلاغت بی مثال بود و اشعار و گفتارهایش با آنکه بسیاری از آن مجعول است در شوق اسلامی سخت معروف است. می‌توان علی (ع) را به جوانمردی و شجاعت به مونتروز و بایارد [۲] همانند کرد، ولی در کار سیاست ورزیده نبود و برای پیش بردن مقصود خویش به هر وسیله‌ای چنگ نمی‌زد و رقبای او که می‌دانستند جنگ یعنی حيله و از ارتکاب هیچ جنایتی در راه پیشرفت مقصود دریغ نداشتند بر او غالب شدند».

پاورقی

[۱] به علاوه پیغمبر (ص) در موارد مختلف به خلافت و اولویت او تصریح کرده بود.

[۲] مونتروز قهرمان معروف اسکاتلندی است که در جنگهای ۱۶۲۷ شجاعت بی نظیری از خود نشان داد. بایارد نیز از فرماندهان معروف فرانسه بود و در عصر شارل پنجم و لویی هجدهم و فرانسوای اول می‌زیست و شجاعت وی ضرب المثل بود، حتی دشمنانش او را به شجاعت می‌ستودند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

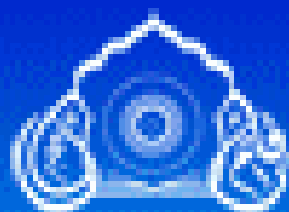
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

